

## نقد و بررسی خوننامه خاک

سیده بلقیس فاطمه حسینی\*

### مردانی شاعر صبح و سپیدی

نور و ظلمت در فرهنگ ایران از دوران گذشته نشانگر نیکی و بدی است. همین است که شاعران و نویسندگان در ادبیات انقلاب اسلامی نمود انقلاب را به طلیعه نور و زمان پهلوی را به شب تعبیر می‌کنند:

اندام شب می‌لرزد از فریاد خورشید      روح فلک می‌آید از مبعاد خورشید  
از رزمگاه تیرگی آمد خروشان      سردار پیروز سحر همزاد خورشید<sup>۱</sup>  
مردانی، شاعر صبح و سپیدی و پیوسته بیدار، در دل شب خوشه‌ای از ستاره شکفته  
را می‌بیند و بر سیاهی شب می‌تازد و می‌گوید:  
شکفته در دل شب خوشه‌های اخترها  
به کهکشان پرابهام و جاودانه عشق<sup>۲</sup>

---

\*- رئیس گروه فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱- خوننامه خاک، ص ۸-۱۹۷.

۲- همان، ص ۲۰۰.



خورشید رمزی وی غارتگر شب پهلوی است و با تیغ و شمشیر و نیزه آفتاب،  
پهلوی ضحاک زمان را می‌درّد و با سپاه فاتح روز کنار صبح می‌آید:

در عمق ظلمت می‌درّد با نیزه نور پهلوی ضحاک زمان حدّاد خورشید<sup>۱</sup>

\*

شمشیر بزرگ نور برکش ای صبح گل از غلاف خورشید<sup>۲</sup>

صبح برایش هزاران جلوه دارد:

ز خاک تشنه بروید دوباره سبزه نور سحرگه پیک نسیم آید از دیار افق<sup>۳</sup>

\*

کنار نهر سپیده سحر تماشاویست شلال گیسوی مهتاب روی شانه صبح<sup>۴</sup>

برایش صبح کاروان نور است شب را می‌ترساند و وحشت را ازین می‌برد:

لرزه براندام شب می‌افکند فریاد تندر

کاروان نور گویی می‌رود در کام وحشت<sup>۵</sup>

از دید او سحر تنها دریای روشنایی نیست بلکه پیکی با پیام فتح و پیروزی است:

می‌آیی از مدار سحر با پیام فتح ای فاتح همیشه تاریخ ای امام<sup>۶</sup>

جای دیگر می‌سراید:

نسیم فجر پیام ظفر دهد یاران که سوخت خیمه طاغوت در شراره خون<sup>۷</sup>

۱- خوننامه خاک، ص ۱۹۸.

۲- همان، ص ۲۷.

۳- همان، ص ۲۰۴.

۴- همان، ص ۲۰۶.

۵- همان، ص ۱۷۹.

۶- همان، ص ۷۷.

۷- همان، ص ۶۱.

همین صبح بر دیوار بلند روزگار، شعر آزادی را می‌نویسد:

می‌نویسد روی دیوار بلند روزگار شعر آزادی فردا صبحگاه خون فشان<sup>۱</sup>  
خورشید، ستاره، مهتاب، آفتاب و تگرگ و رگبار شاعر را بسیار تحت تأثیر  
قرار داده و ابزار بیان اندیشه‌هایش می‌باشد. این نقاش سپیدی شهید را آواز مرگ برای  
گور لحظه‌ها و صدای گام رگبار تگرگ برای باغ سرد و بی‌روح زمستان زمان می‌داند:

به گور لحظه‌ها آواز مرگی      به جنگ باده‌ها فریاد برگی  
به باغ سرد و بی‌روح زمستان      صدای گام رگبار تگرگی<sup>۲</sup>

مردانی، شاعر خوش‌بین است و در اشعارش فضایی سرشار از امید را آماده می‌کند،  
و چنان در فضایی با نشاط زندگی می‌کند که همه چیز برایش بسیار زیبا و در حالت  
رقص و شادی است:

بهار دره‌های کهکشانی      غروب سرزمین بی‌نشانی  
طلوع خنده و رنگین‌کمانی      خلیج بی‌کران آسمانی  
به باغ نسترنها رقص بادی      دورن کلبه دل‌عطر یادی<sup>۳</sup>

با این حال تردیدی نیست که شاعر سپیدی و سحر چون جامعه را در حصار شب  
جنگ اسیر می‌بیند، شهید را در حالی که بر مناره بلند صبح سرود سرخ شهادت  
می‌خواند، تصویر می‌کند و امام خمینی را به عنوان پیر شب شکن مطرح می‌سازد که  
سرود صبح ظفر می‌سراید:

سرود سرخ سحر در حصار بسته شب      پیام‌آور خون، بر مناره می‌خواند  
به اوج قلّه توحید پیر شب شکنان      سرود صبح ظفر، آشکاره می‌خواند<sup>۴</sup>

\*

۱- خوننامه خاک، ص ۷۱.

۲- همان، ص ۲۲۸.

۳- همان، ص ۵-۲۲۴.

۴- همان، ص ۱۰۵.

لهیب رود خورشید امیدوی ظهور روح مهتاب سپیدی<sup>۱</sup>

در جنگلهای بسیط عموماً سبزه‌ها و محیط تیره دیده می‌شود ولی این شاعر خوش‌بین همه چیز را نورانی می‌بیند ممدوح خود را بسیط جنگل زرّین نور، درخت نقره، باغ بلور، رگبار تگرگ در روح بیشه زار را نجوای برگ به گوش شاخه‌ها می‌داند:

بسیط جنگل زرّین نوری درخت نقره و باغ بلوری  
به روح بیشه رگبار تگرگی به گوش شاخه‌ها نجوای برگی<sup>۲</sup>

مردانی، شاعر آسمان است و بر زمین نمی‌نگرد و اگر مایل به زمین است چنانکه ممدوح وی در خواب رنگین آن هم خالی از ارتباط آسمانی نیست. صدای گام برداشتن بر زمین، طنین گامها را در دیار افق، سرود خنده‌ها، بهار افق، شرشر آبشارنویایی از قلمرو افق را تداعی می‌کند.

زیر شاخه روشنایی:

طنین گام تو پیچیده در دیار افق سرود خنده تو رویش بهار افق<sup>۳</sup>

\*

ز درّه‌های بلند ستاره می‌آید صدای ریزش مرطوب آبشار افق<sup>۴</sup>

\*

در خواب رنگین زمین میلاد عشقی بر محور هستی عبور کهکشانی<sup>۵</sup>

در مرثیه آیت الله طالقانی نیز سپیدی و آفتاب را کنار نگذاشت و آن را به عنوان مظهر لطافت و پاکی بیان کرده است:

۱- خوننامه خاک، ص ۲۲۵.

۲- همان، ص ۲۲۵.

۳- همان، ص ۲۰۳.

۴- همان، ص ۲۰۴.

۵- همان، ص ۲۰۲.

غسلت به عمق چشمه گل در سپیدی داد      غسل آفتاب که در این عزا گریست  
در خون تو عصاره فریاد و نور بود      ای زنده همیشه برایت خداگریست<sup>۱</sup>  
مردانی، شاعری است با دیده باز و اندیشه‌ای گسترده و آزاد، سیاهی برایش عمیق  
و شب جلگه خاموش بی‌کرانه است. موجها موج دریا نیست بلکه موجها افق و قایقش  
نور و ساحلش دریای آفتاب است. معشوق از آفاق عشق، حسن و زیبایی محبوب  
شکل شهاب، یعنی گل نور، برکه از باغسار فلق، بیشه‌اش شفق زار و نهرهایش  
خورشید است. چیزی که محدودیت دارد فقط عمر است، و آن هم در مرز بی‌کران  
زمان پرشتاب می‌گذرد:

به سرزمین بهاران سرود گل‌هایی      کنار مرز زمان، عمر پرشتاب منی<sup>۲</sup>  
همه چیز در قاب خیال وی جاری و ساری ولی ماورایی است:  
جان دریایی و با خاک نمی‌آمیزی      روح دنیایی و در دایره عرفانی<sup>۳</sup>  
حتی درفش سیاره وی در فراز آسمان دیده می‌شود. او می‌خواهد بیرقی سبز  
مسلمانی را بر بام عالم برافرازد:  
درفش این همه سیاره بر فراز سپهر<sup>۴</sup>

\*

بخوان در سنگر توحید با یاران سرود فتح      بزن بر بام عالم بیرق سبز مسلمانی<sup>۵</sup>  
اگر رایتش در اهتزاز است تنها بر گور لاله‌های جوان است یا بر قلعه خون، شکی  
نیست که گور شهید از حصن و حصار هر پادشاهی سرفرازتر و برافراشته‌تر است:

---

۱- خوننامه خاک، ص ۱۰۷.

۲- همان، ص ۲۰۸.

۳- همان، ص ۲۱۰.

۴- همان، ص ۵۵.

۵- همان، ص ۱۱۶.

آرد دوباره رایت خونین به اهتزاز بر گور لاله‌های جوان دادخواه گل<sup>۱</sup>

\*

بگو به کاوه پیروز تا برافرازد درفش وحدت رزم آوران به باره خون<sup>۲</sup>  
او بیرق عشق را فقط یک بار نگون شده می‌خواهد و آن هم قابل ملاحظه است:  
بیرق عشق نگون باد که در ورطه هول ریخت سودابه گل خون سیاووش نسیم<sup>۳</sup>  
شاعر با نشاط، در زمان جنگ تحمیلی اندوهگین است، خورشید می‌تابد ولی  
خورشید فصل بهاران نیست. درختهای سرسبز تشنه‌اند شاعر در اینجا گرمای جنوب  
ایران را تصویر کرده که دفاع و شهادت جوانان ایران در آن جریان دارد و در نتیجه  
گلها با خون شیهدان سیراب می‌شود و شاعر آنها را با خون خاک سیراب شده می‌بیند  
و بیت:

به زیر بارش خورشید پرخروش جنوب درخت تشنه گل خون خاک می‌نوشد<sup>۴</sup>  
در حالت اندوه تمام بدبختی‌ها را برای خود می‌پذیرد و از یک طرف خود را دره  
سیاه، شاخه شکسته مرداب، عصر غمگنازه پاییز، بوته‌های تشنه عصیان، باغ خشک  
زمستان، آسمان تیره حرمان، زورق شکسته به گرداب، شاعر دیار خموش، مرگ  
جانگداز غریب، شوره زار کویر، واژه‌های کهنه ابهام، تلخی حکایت ایام، رود نیلگون  
شب، شام بی‌فروغ مه آلود، روح برگهای پریشان، آخرین وداع دو دلدار، موج گریه‌های  
غم‌انگیز می‌گوید و "من مطلع قصیده اندوهم" می‌سراید. از سوی دیگر روحیه شاد وی  
همه امید و آرزویش را در وجود معشوق می‌ریزد معشوقش آبشار روشن مهتابی، غنچه  
شکفته شاداب، صبح گلفشان بهار، اختر آب باران، گلپر جوانی خورشید، پرتو ستاره

---

۱- خوننامه خاک، ص ۹۷.

۲- همان، ص ۶۱.

۳- همان، ص ۳۱.

۴- همان، ص ۱۰۳.

امید، روح چشمه‌های خروش، موجهای سرکش طوفان، قصه‌های شاد خدایان، بهترین حماسه دوران، خدای غزل، خنده شکوفه‌رو، ترانه خیام، آفتاب روشن الهام، چشمه سارپگاهان، عطر کوچه باغ گیاهان، لحظه طلایی، جویبار باده لبخندی است. سپس در نهایت حالت اندوه هم، صبح از مردانی روی نگردانیده است. در شعر زیر بسیار غمگین و اندوهناک است. موج اندیشه شوریده و دردمند او شناور در شط خون است و بردوش صبح جنازه شهید را می‌بیند:

روی دوش صبح این نعش کدامین اخترست

کاورد از ورطه گام شام تار سرنوشت<sup>۱</sup>

شهید شاعر طوری نیست که در مزار خفته باشد. او شهیدی است رزمنده، فعال صاحب جنب و جوش، فناپذیر و زمانی که در مزار خویش خفته است باز خون سپید و روشن وی انفجاری دیگر دارد:

به گرگ خاک، شهید عزیز ما مسپارید که انفجار دگر دارد این سپیده خونین<sup>۲</sup>  
شهید، آرمان مردانی است، پس از شهادت هم انتظار دارد که شررتازه‌ای برپا کند و زمین پست را از خون عشق خود بیاراید شهید پویا و در حال تلاطم، امیر صبح و رزم‌آور شبگیر، پگاه جاودان، جوهر هستی، رسول راستین، روح رستاخیز، نسیم خفته بوستان خاموشان و امضاکننده خون نامه تاریخ است:

پیا خیز ای شهید زنده، شوری تازه برپا کن      به خون عشق آذین ورطه گاه تنگ دنیا کن  
پیا خیز ای سوار موج ای سردار دریایی      پریشان باطنین طبل طوفان خواب دریا کن  
پیا خیز ای امیر صبح، ای رزم‌آور شبگیر      سمند نور را آماده میدان فردا کن<sup>۳</sup>

۱- خوننامه خاک، ص ۳۴.

۲- همان، ص ۶۹.

۳- همان، ص ۳۹-۴۰.

یکباره می‌بینیم که لحن شاعر در منظومه‌ای به یاد خالد اسلامبولی و یارانش عوض می‌شود. اگرچه شعر آهنگین و موزون است. می‌خواهد بگوید که شهادت خالد اسلامبولی باعث رکود کاینات است همه سوگوارند. شهیدانی که مانند ستاره و ماه بودند خاموش شدند و ماه از خستگی و ضعف در چاه تیره شب افتاد:

ستاره در افق هول از نفس افتاد      به چاه تیره شب ماه دادرس افتاد<sup>۱</sup>

ستاره استعاره برای خالد و علامت روشنی و مظهر امید است. از نفس افتادن یعنی خاموش شدن و چراغ از نفس کشته می‌شود حالت فنا و بی‌ثباتی را نشان می‌دهد. یعنی این رکود حرکت خالد را می‌گوید که با مرگ او، انقلاب در دام تیرگیها افتاد و متوقف شد. مبارزی که هم چون ماهی درخشان سبب روشنی کشور بود و به داد و یاری مظلومین می‌رسید، در چاه تیره استبداد سقوط کرد و به شهادت رسید. پس در مصرع دوم "ماه دادرسی که در چاه تیره شب، افتاده استعاره است برای خالد که اگر مبارزه او پیروز می‌شد، می‌توانست دادرس مظلومان و ستمدیدگان باشد.

شغال باد کنار حصار کهنه باغ      ز بس که زوزه کشید آخر از نفس افتاد<sup>۲</sup>

باد چون به تندی می‌وزد صدای زوزه او از دید شاعر مثل ناله شغال شنیده می‌شود. صدای باد، شباهت به زوزه شغال دارد. شغال حیوانی است لاشخور و بعد از دیدن نعش شهید، سکوت شغال جلوه دیگری را نشان می‌دهد که موهن است. کجا مقام و منصب بالایی شهید و کجا ناله‌های شغال پلید.

ظاهراً هدف شاعر این است که باد مظهر دشمن است باد بسیار وزیده اما سرانجام خسته و درمانده شد یعنی دشمن از پای درآمد خون شهید کاینات را به لرزه درمی‌آورد طوفانی برپا می‌کند و مایه زندگی ابدی می‌گردد.

۱- خوننامه خاک، ص ۳۵.

۲- همان.



در شعر دیگر می‌گوید که هر که از کاروان حقیقت دور می‌ماند در وادی مرگ اسیر  
غول بیابان می‌شود:

اسیر غول بیابان شود به وادی مرگ      ز کاروان حقیقت هر آنکه پس افتاد  
ز کوچه‌های تن آید هوار کوچۀ خون      یقین به خیمهٔ دل آتش هوس افتاد<sup>۱</sup>

در ابیات بالا شاعر با ابزارهای کلامی و صنایع بلاغی هنر طنزپردازی خود را نشان داده است؟ یا می‌خواهد بگوید که بر بنای شهادت راهنما نهضت متوقف می‌گردد و همراهیان گمراه می‌شوند به هر حال شیوهٔ بیان از نظر من ادبی و هنری نیست. شهید که قبل از فتح قدم در راه حق نهاده هیچ وقت نه خودش در وادی مرگ اسیر غول بیابانی است نه پیروانش. مرگ علامت جمود و شهادت نشانگر حرکت و عمل است و آنها شهیدان مرحلهٔ اوّل حیات‌اند. بنابراین آنها هیچگاه در وادی مرگ اسیر غول بیابان نخواهند شد. لذا نباید که آنها را پسماندگان کاروان حقیقت بدانیم:

در آسمان دروغین فشانده نور فریب      ستاره‌ای که به لب خندهٔ جنون دارد<sup>۲</sup>

ستاره در اینجا نماد مظاهر حکومت است و با خندهٔ جنون‌آمیزی که شاعر برای آن تصویر کرده خواننده را به یاد دیو و اهریمن می‌اندازد. این ستاره اگرچه نور فریبنده و دروغین را در آسمان خیال خود می‌پراکند اما نمی‌تواند آن چنانکه می‌خواهد مردم جامعه را فریب بدهد و جای شهیدان و رزمندگان واقعی را بگیرد:

در حکم دادگاه طبیعت گناه نیست      گر آفتاب پیر خورد خون تاک را<sup>۳</sup>

بیت مذکور پیام کلی خوبی دارد و زیبایی تصویر در مصراع دوّم قابل توجه است.

همین طور در بیت پایین که از همان مرثیهٔ آیت الله طالقانی است:

در سوگت ای ابوذر دوران چریک پیر      کوه و درخت و ابر و نسیم رها گریست<sup>۴</sup>

---

۱- خوننامهٔ خاک، ص ۳۶.

۲- همان، ص ۸۵

۳- همان، ص ۹۲

۴- همان، ص ۱۰۶.



چریک یعنی سرباز داوطلب تعلیم، جنگجویانی که از افراد عشایر و قبایل گردآورده‌اند و به یاری سربازان تعلیم دیده فرستاده می‌شوند، دریافت معنی به طور کلی درست نیست. عاقبت توان گفت «چریک پیر» نشان دهنده زندگی سراسر مبارزه آیت الله طالقانی است.

### تصویرسازی

مردانی شاعر پرخروش تصویرساز است. نماهای رنگارنگ طلوع خورشید را ماهرانه ارایه داده است:

از نیزه شب شکاف خورشید      خون ریخته بر کلاف خورشید  
 آهوی ستاره گشت سیراب      از برکه ژرف و صاف خورشید<sup>۱</sup>

مردانی شاعر طبیعت عاشق دمیدن خورشید و آفتاب و طلوع بهار است. هنگامی که عقابهای آتش و جنگ بر فراز ایران پرواز می‌کردند و بچه‌های پر خون کبوترهای معصوم در تلاش پناهی و پناهگاهی در آسمان چمن شاخه به شاخه می‌پریدند. بهار و خزان رنگ و بوی دیگر دارد. مسجد مناره گل است:

بلال نور برآمد چو بر مناره گل      شگفت غنچه و تکبیر با اشاره گل<sup>۲</sup>  
 و صدای تکبیر غنچه، منطقه‌های جارو زده بمب، باغ خاک است مادرانشان بلبلان  
 صبور و موجهای باد که خون و خاک شهیدان را به آغوش هم میهمان محبوبشان  
 می‌برد دوشی است که نعش پاره پر پر شده‌ها را می‌برد ذوق شعری و قریحه بدیع وی  
 در صحنه‌سازی را درست می‌کند:

به جاده‌های شقایق کنار جنگل سنگ      نسیم خسته به رقص آمد از نظاره گل  
 شکفت کوکب شبنم در آسمان چمن      دمید در افق سبزه‌ها ستاره گل

۱- خوننامه خاک، ص ۷-۲۶.

۲- همان، ص ۵۲.

ترانه‌های هزاران بهار خوشست      سرود سرخ شکوفایی هزاره گل  
 چو روح صاعقه می‌آید از کناره ابر      سوار تشنه باران بروی باره گل  
 به باغ خاک ببینید بلبلان صبور      به دوش باد رود نعش پاره گل  
 در فصل سبز بهاران درخت خرم کوه      ردای شعله به تن دارد از شراره گل<sup>۱</sup>  
 شعر مردانی تابلوی نقاشی است که با صمیمیت قلب و روح مزین شده است که  
 هم احساس چشم و نظر را تغذیه می‌کند و هم شورانگیز و قابل لمس درونی است:  
 مزن به کوس سحرای منادی خورشید      که خفته کودک شب‌نم به گاهواره گل<sup>۲</sup>  
 تصویر دیگری در قطعه‌ای عاشقانه در «ستاره آشوب» می‌سازد. در مصرع اول  
 چشم از ستاره آشوب که بلاها را می‌آرد تعبیر نموده است. در مصرع بعد حالت تسلیم  
 و شوق آفتها را نمایان کرده است و هم بیماری آشوب چشم را اظهار می‌کند:  
 چشمان تو ستاره آشوبست      آشوب چشم‌های تو مطلوبست<sup>۳</sup>  
 در بیت بعدی به کمک چشمه خونین و مژگان ناوک نما تصویر رزمگاه را  
 می‌سراید که ناوکهای آماده شکار مژگان دل عاشق را چنان زخمی کرده است که انگار  
 پرنده شکار شده و پر خون است:

دل در مصاف ناوک مژگانت      خونین‌ترین پرنده مغلوبست<sup>۴</sup>

اسب سرخ یال فلق، قبل از انقلاب سروده است. آهنگ قصیده دارد با کمک  
 نمادهای انقلاب تصویر آمدن سحر را می‌کشد:  
 وقتی که آسمان شود از تیرگی دژم      ابروی خویش ابر سیه می‌کشد بهم  
 با اسب سرخ یال فلق می‌رسد ز راه      از پشت قلّه‌های سیاهی، سپیده دم<sup>۵</sup>

۱- خوننامه خاک، ص ۳-۵۲.

۲- همان، ص ۵۳.

۳- همان، ص ۲۲۶.

۴- همان، ص ۲۲۶.

۵- همان، ص ۲۲۹.



## ویژگی سبکی

انقلاب اسلامی تحوّل بزرگی در افکار و اندیشه‌های تمام ملت ایران پدید آورد. مهم‌ترین درس آن دوره نفی خویشتن بود نصرالله مردانی چندین بار این موضوع را در شعر خود جا داده است:

دیگر اهریمن من‌ها نفریبد دل ما منظومه‌ای است دارای افکار انقلابی. در ابیات زیر شاعر از خود گذشتن و ایثار سنجش فتح و ظفر می‌داند و اصلاً تأکید بر این است که این گونه احساسات دیده و دانسته با آمادگی کامل و چشمی باز انجام می‌شد تنها تحرک رزمی نبود که مردم را طرف جبهه می‌کشید:

منصور گل بر صخره‌های سرخ ایثار بانگ انالحق با دلی بیدار می‌زد  
سرهای بی‌تن در هوا پرواز می‌داد مردی که در خود، دیو من، بردار می‌زد<sup>۱</sup>

## نقش امام حسین علیه السلام

در زمینه ایثار، واقعه کربلا بهترین مثال است. داشتن تسلیحات و دیگر امکانات رزمی در پیروزی در جنگ برای عقب‌ماندگان و مستضعفان بسیار دشوار است ولی آنهایی که حسین علیه السلام را الگوی خود دانسته‌اند به مدد سرپنجه ایمان و نیروی یقین به جهانیان نشان داده‌اند که آنها چگونه بتهای زمین را با تیشه خون شکسته‌اند و در برابر توپ و تانک استبداد، مظلومانه سلاح عدم خشونت را در دست می‌دارند و این گونه دیو منیت و استبداد را درهم می‌شکنند. این طرز فکر را در گوش رزمندگان دلیر، زمزمه می‌کنند. هیئات من‌الذله؛ مرگ پایدگی بود و شهادت زندگی. شاعر با چیره‌دستی این رسالت را به عهده گرفت و با زیبایی تمام کربلای خاکی و شب تاریک را روشنایی می‌بخشد. چنین می‌سراید:

راه ما، راه حسین‌ست که با تیشه خون همه بتهای زمین در شب روشن بشکنیم

۱- خوننامه خاک، ص ۳۸.

به چه اندیشه درین کشور خون آمده خصم ما به نیروی یقین لشکر آهن شکینم<sup>۱</sup>  
\*

ما لشکر عظیم امامیم و روز رزم در کربلای روشن خون بی‌نهایتیم  
ما وارث تمام رسولان راستین بر عرش پرصلابت خون در عبادتیم<sup>۲</sup>  
این گونه اشعار حماسی که رنگ و بوی مدیحه‌سرایی دارد. یکی از مختصات  
سبک این دوره است. نصرالله مردانی با ابتکار آن چنان جذّاب و گیرا با لهجهٔ پرشکوه و  
زیبا سروده است که طنین کلام وی برای رزمندگان محرک است:  
خلوص خالص پویندگان راه یقین پیام رابطه‌ها در صلاهی یارانی<sup>۳</sup>

### واژه‌های نمادی

کربلای ایثار = رزمگاه	حسین = مردان رسالت، رزمندگان حق
روشن چراغ خون = شهید	زینب = زن متعهد
هابیلیان = مظلومین و ایرانیان اهل حق	مردان صبح = مجاهد
سواران سحر = مجاهد	قابلیان = عراقیها و اهل باطل
سربداران = مجاهد، رزمندگان	ستاره = شهید
خیمهٔ طاغوت = اهل باطل اشاره به عراقیها و آمریکاییها	
نماز سبز = نماز مستحب	گل = شهید
تهمن/کاوهٔ پیر/حکیم خون = امام خمینی	لاله = شهید درفش وحدت = فلسفهٔ یگانگی
مرغ رویین بال = مجاهد	جلاد تاریخ = رضا شاه پهلوی
گور سرخ = قبر شهید	طلسم دیو = حکومت پهلوی

۱- خوننامهٔ خاک، ص ۸۲.

۲- همان، ص ۸۱.

۳- همان، ص ۹۵.



گرگ شب = زمان پهلوی      سواران سزا = اهل باطل کنایه دشمن  
 نور، خورشید، شعله فلق = نشانه وحدت، نهضت اسلامی - نمود انقلاب اسلامی  
 صبح سپیده، رگبار = انقلاب اسلامی      پیر/رهبر = امام خمینی  
 چراغ آسمان = مجاهد، رزمنده      پیراهن ابر/سایه = ظلم و سیاهی

### انفجار

انفجار بمب در زندگی آن منطقه بسیار تأثیر داشت و از انفجار دنیای اندیشه مردانی را به لرزه درآورده است ولی شوق شهادت و عشق خونین او را در گرد و غبار انفجار گم نمی‌کند او همیشه مانند هم‌زمان هشیار و با شهامت و با ایمان بیدار، شعر ظفر و پیروزی می‌خواند و پرچم وحدت را بر قلعه نور می‌افرازد:

در کوچه‌های روشن فردا نوشته است      تاریخ انفجار شعور سلیم خون<sup>۱</sup>

\*

قیام سرخ تو در قحط سالی فریاد      طنین صاعقه و انفجار طوفانست<sup>۲</sup>

\*

طنین نعره الله اکبر      باران در انفجار صدای گلوله‌ها پیچید<sup>۳</sup>

\*

وقوع واقعه انفجار تاریخی      ظهور صبح در اقلیم شب کنارانی<sup>۴</sup>

\*

بلندا بر بلندای قله‌های یقین      مرغ فکر توی گشا پدیر<sup>۵</sup>

۱- خوننامه خاک، ص ۶۳.

۲- همان، ص ۷۳.

۳- همان، ص ۱۱۱.

۴- همان، ص ۹۴.

۵- همان، ص ۱۲۳.

## تغزل

بعضی از منظومه‌های وی، نمونه خوبی از غزل است. غزلی که نشانگر عشق و صمیمیت است:

دلت کتیبه خورشید روزگارانت صدای خون تو در آیه‌های قرآنت  
تو از دیار کدامین ستاره می‌آیی که در نگاه تو دریای نور جوشانست  
پیام آمدنت را نسیم خون آورد بیا که شهد کلامت عصاره جانست  
چه غم که روح سحر در حصار شب فرسود به دیدگان تو صد آفتاب پنهانست<sup>۱</sup>  
مردانی، در اشعار حماسی خود چنان محیطی درست می‌کند که جز عشق و روشنایی نیست:

عشق همه جا را فرامی‌گیرد. تمام موجودهای طبیعت در عشق به سر می‌برند. معشوق وی ستاره‌ای است که در مسیر وی درخشندگی دارد. خورشید زبانه عشق می‌زند، در دل شبها ستاره‌ها می‌شکفند و مرغان صحرائی بر روی شاخه‌ها آشیانه می‌سازند، پرستوها ترانه عشق می‌سرایند و سکوتی که بر لبهای خاموش است، افسانه عشق است.

## ابتکار در شعر مردانی

ترکیبهای وصفی و اضافی از ویژگیهای اشعار شاعران این دوره است. مخصوصاً آوردن صفت برای ترکیبهای موصوفی که در ظاهر آن صفت متعلق به موصوف نمی‌باشد مثل آواز آبی، فریاد سرخ، قیام سرخ، سرود سرخ، نماز سرخ، اذان سرخ، گور سرخ، شعر سرخ و دار سرخ که شاید تقلید از برخی شاعران سبک هندی مانند بیدل و شعر نو است به طور مثال جیق بنفش، و غیره.

---

۱- خوننامه خاک، ص ۷۳.



مردانی می‌سرایید:

آوازه‌های آبی مرغان موج بود در ساحل حیات سرود هلاک را<sup>۱</sup>

\*

به میهن دشت خزان ای بهار سیراندیش صدای سبز تو چون رود باد می‌جوشد<sup>۲</sup>

یا جایی دیگر می‌سرایید:

مسلسل با طلوع خون اذان سرخ می‌خواند بیا با شعله رگبار روشن سنگر کن  
خون هیچ موقع سر و صدا ندارد و ستاره می‌خروشد ولی مردانی شاعر ممتاز است  
که تصور کند که خون نعره می‌زند و ستاره می‌خروشد در خیال خود می‌بیند که خون  
شهید نعره می‌زند و ستاره می‌خروشد:

خون شهید نام ترا نعره می‌زند ستاره‌ای که خروشید بر قبیله شب  
برخی نوآوری‌های معرفی شده نصرالله مردانی در ابیات زیر است:

باده سبز دعا در خم جوشنده دل

شور در اندیشه افتادن: تار در اندیشه ما شور تو افتاد شکفت

نام شکفتن: نام نورانی تو در افق یاد شکفت<sup>۳</sup>

غروب سرخ: اصطلاح زیباست برای شهید

غروب سرخ من آن جاودانه می‌داند

که دیده صبح نخستین، طلوع آغازم

قهقهه از مناره خون آمدن

درفش به باره خون افراختن

و غیره ترکیبهای زیباست که در کلام وی تازگی دارد.

۱- خوننامه خاک، ص ۹۳.

۲- همان، ص ۱۰۳.

۳- همان، ص ۲.



با وجود این همه زیبایی در سخن مردانی اشتباهاتی هم دیده می‌شود شاید علت این گونه کمبود تحوّل بزرگ فرهنگی بوده که به شاعر فرصتی نداد تا خوب در این زمینه دقت کند ناچار اسیر اضطراب و مغلوب عاطفه شد. ولی بیانش قوی است. شاعر گاهی در بکاربردن مضاف و مضاف الیه تقدّم و تأخّر را در نظر ندارد، در مصرع:

تهمتتی که در قفل این حصار شکست<sup>۱</sup>

ترکیب در قفل، اگر مضاف و مضاف الیه است باید قفل اوّل باشد سپس در اگر جای ورود کلید را درمی‌گوید تهمتت در قفل را نشکسته بود طلسم و در حصار را شکست. اگر قفل را به جای بسته استفاده کرده است کلام بلیغ نیست زیرا که قفل ابزاری است و معنی بسته یا بند ندارد پس به جای قفل در بسته زیباتر بود. البته اگر برای سوراخ قفل این گونه ترکیب را بکارمی‌برد ترکیبی خوب بود.

جایی دیگر، در بیت زیر شاعر می‌گوید که در افسانه قلعه شیطان بزرگ را مانند علی فاتح خیبر می‌شکنیم یعنی چنانکه علی در خیبر را شکست نیز در قلعه شیطان را می‌شکنم جمله کامل است حالا نیاز به «شکن تن» ندارد. شکن به معنای پیچ و خم زلف یا چروک لباس است که اصلاً با تن ارتباط ندارد و علاوه بر این اگر شکن تن معادل پیچ و خم تن است پس این هم در ندارد و این واژه اضافی است. برای درستی وزن، شعر را بی‌معنی کردن از لحاظ دستور ادبی درست نیست:

در افسانه قلعه شیطان بزرگ

چون علی فاتح خیبر شکن تن شکنیم<sup>۲</sup>

---

۱- خوننامه خاک، ص ۷۸.

۲- همان، ص ۸۲.



بعضی وقتها ترکیبهای لفظی را طوری می‌شکنند که بهم نمی‌چسبد در شعر زیر

می‌سراید:

صدها طلسم بسته ظلمت شکسته‌ای

با اسم آفتابی و اعظم در این قیام<sup>۱</sup>

درست است که طلسم را بکاربرده است می‌خواهد بگوید که اسم اعظم نور است پس بین اسم اعظم آفتابی را آورده «آفتابی» نیز صفت است پس اگر بر بنای تقاضای شعری در وسط آفتابی آوردن لازم بود چه خوب بود که به جای اضافه «و» می‌بود یعنی «آفتابی و اعظم».

اول ظلمت را استفاده کرده بر بنای مناسبت در مصرع دوم آفتابی آورده، شاید مقصود از آفتابی بودن اسم نوری است. آفتابی صفت است پس دو صفت یکی «آفتابی» و دوم «اعظم» را آورده است لذا برای آوردن دو صفت بد نبود اگر «و» حرف ربط باشد نه علامت اضافه. شاید این گونه تجاوز دستوری در ادبیات معاصر تصویب شده است.

عیب تنافر صوتی هم در شعرهای وی هست مانند شب بگریزد، دید دیده،

جهان نور، با بیرق:

تا گرگ زخمی شب، بگریزد از ما که دید، دیده عالم قوام بیداری

از جگر تن به خلوت دنیای جان بیا در جهان نور ببینی صفای خون<sup>۲</sup>

زالال خون؛ ترکیب درست است و مشکلی ندارد اضافه مقلوب است زالال خون

= خون زالال باید خون زالال زمین، باشد. شاید در بیت زیر برای درستی وزن واژه‌ها را

طوری جا به جا می‌کند که از قاعده دستوری می‌افتد. به طور مثال:

۱- خوننامه خاک، ص ۷۶.

۲- همان، ص ۶۵.

عبور عاطفه در واژه‌های ناب غزل زلال خون زمین در رگ بهارانی<sup>۱</sup>  
«ورطه‌گاه» ورطه به معنی زمین پست و ناهموار و جای خطرناک است در مصرع:  
به خون عشق آذین ورطه‌گاه تنگ دنیا کن<sup>۲</sup>  
ترکیب ورطه‌گاه بلاغت شعری را کم می‌کند. از لحاظ دستوری نیاز به گاه نیست.  
واژه سپید و سپیده از لحاظ معنی فرق می‌کند شاعر عموماً هر دو را بکار می‌برد و  
با سپیده ترکیب‌های زیبایی ساخته است.

صخره سپیده که با ساحل مراعات نظیر دارد:

به صخره‌های سپیده کنار ساحل روز

قصیده‌های خروشان آبشارانی<sup>۳</sup>

در مصرع اوّل بیت زیر: جمعه سیاه آورده است پس اینجا در مصرع دوّم بیرق باید  
سپید باشد:

آمد ز بطن فاجعه در جمعه سیاه<sup>۴</sup> با بیرق سپیده سپاه عظیم خون

واژه سپید و سپیده از لحاظ معنی فرق می‌کند شاعر گاهی هر دو را بیرق  
سپیده، تشبیه سپیده می‌نویسد بیرق سپیده اگر برای صبح صادق استعاره کرده  
خوب است.

«خون نامه خاک» مجموعه شعری از زحمتهای دوازده ساله شاعر است گرچه  
از لحاظ سبک بیان و انسجام اندیشه، هماهنگی زمانی دیده می‌شود لحن سخن، در این  
زمان کوتاه، در میان عامه مردم فرق نکرده است.

---

۱- خوننامه خاک، ص ۹۵.

۲- همان، ص ۳۹.

۳- همان، ص ۹۵.

۴- جمعه سیاه: ۲ جمعه سیاه داریم - ۱۷ شهریور تهران و ۱۰ ذی‌الحجه مکه.



در آخر باید بگویم که نصرالله مردانی شاعر بلند آهنگ، متین و پرنشاط است نور و روشنایی را دوست دارد. بر زمین می‌ماند ولی جلوه‌های آسمانی پیش چشمش برق می‌زند. رسالت انقلاب اسلامی را بر عهده خود گرفته شعرهای حماسی می‌سراید و دارای عضویت کلم و ملاحات بیان است.

#### منبع

مردانی، نصرالله (ناصر): خوننامه خاک، سازمان انتشارات کیهان، تهران، چاپ اول  
بهار ۱۳۶۴ ه. ش.

\* \* \*